



انترناسیونال ۴۲۷

اساس سوسیالیسم
انسان است.
سوسیالیسم جنبش بازگرداندن
اختیار به انسان است.



منصور حکمت

حزب کمونیست کارگری ایران
Worker-Communist Party of Iran

یکشنبه ۲۹ آبان ۱۳۹۰، ۲۰ نوامبر ۲۰۱۱

www.m-hekmat.com

جمعه ها منتشر میشود

Fax: 001-519 461 3416 anternasional@yahoo.com

سردبیر: کاظم نیکخواه

متن سه سخنرانی در گفت و شنود با رهبری حزب کمونیست کارگری ایران در شهر فرانکفورت در آلمان



شنبه ۲۲ اکتبر به دعوت کمیته آلمان حزب کمونیست کارگری ایران در شهر فرانکفورت جلسه ای با حضور حمید تقوایی، محمد آسنگران و مینا احدی برگزار شد و بدنبال سخنرانیها، جلسه بصورت گفت و شنود و اظهار نظر و طرح سوالات حاضرین و پاسخ به آنها ادامه یافت. آنچه ملاحظه میکنید متن سخنرانی های انجام شده در این جلسه است.

دوره انقلاب و سوسیالیسم فرا میرسد

متن سخنرانی حمید تقوایی

بجای خود بنشانند. همینطور در مورد سقوط قذافی و یا بن علی. و یا مثلا اگر یکی میگفت بحرین شلوع میشود و یا یمن شلوع میشود میگفتند غیر ممکن است. تحولاتی به سرعت برق و باد دارد اتفاق می افتد، و همه را به یک معنا غافلگیر کرده است. تمام دولتها، صاحب نظران، تحلیلگرها، احزاب سیاسی، مانده اند که چه خبر است و این طوفان از کجا می آید؟ قضیه چیست؟ ابتدا که شروع شد گفتند انقلاباتی هست علیه دیکتاتورها. در کشورهای اختناق زده مردم بلند

صفحه ۲

عرصه وجود گذاشته، یعنی از مقطع انقلاب مشروطیت تا کنون را اگر نگاه کنیم در هر دوره ای دولتی و سیستمی عوض شده و جریان دیگری به قدرت رسیده است. حال با انقلاب یا با کودتا یا با فرم و یا هر اتفاق سیاسی دیگری که در آن جامعه افتاده است، قدرت سیاسی همیشه دست دو تا جنبش بوده است. یا ناسیونالیستها قدرت را داشته اند یا اسلامیستها و یا ترکیبی از این دو جنبش. همیشه قدرت، دولت، قانون و اداره جامعه ظاهرا به قد و بالای این دو جنبش دوخته شده است.

اسلامیها و پادشاه و سلطنت

صفحه ۶

سه دیکتاتور تثبیت شده و با سابقه که هر کدام چند دهه سابقه حکومت کردن و کشتار و سرکوب و غیره دارند، نظامهایی که مثل بتون بنظر میرسیدند، در عرض کمتر از یکسال به قدرت اعتراض و انقلاب و مبارزه مردم، سرنگون شوند. تازه همه میدانند این شروعش هست، دیکتاتورهای دیگر توی صف ایستاده اند. همه جا دارد آتش انقلاب و اعتراض زبانه میکشد. اینرا اگر در سال ۲۰۰۹ و یا ۲۰۱۰ یکی به شما میگفت، میگفتند من فکر نمیکنم مثلا مبارک به این زودبها برود، تازه قرارست پسرش را

متن سخنرانی محمد آسنگران در فرانکفورت

بر اینکه جنبشهای آزادیخواهانه مثل جنبش کارگری، جنبش دفاع از حقوق زن و جنبش جوانانی که از دست فرهنگ عقب مانده جانشان به لب رسیده است و... اگر اوضاع ایران را در بعد وسیعتری نگاه کنیم و در یک بعد ماکرو تاریخ ایران را نگاهی بیندازیم، متوجه میشویم که اتفاقات بزرگتر و گنده تری افتاده است که همه این جنبشها را تحت تاثیر قرار میدهد، یا پشت سر خود بسیج و یا سرکوب میکنند.

از زمانی که سرمایه داری در ایران در ابعاد وسیع و جدی پا به

خیلی خوش آمدید. خوشحالم که بعد از مدتها دوباره فرصتی پیش آمد که در شهر شما سخنرانی داشته باشم. امیدوارم فرصت کافی برای بحث و تبادل نظر داشته باشیم. صحبتهای من بطور کلی در مورد وضعیت جدید در دنیا است... در مورد وضعیت عمومی دنیا فکر میکنم نه تنها ما، جریانات سیاسی، و یا کسانی که در سیاست نظری دارند، بلکه عامه مردم، کل دنیا متوجه هست که یک تغییرات اساسی در شرف وقوع است و خیلی چیزها دارد متحول میشود. دو سال پیش کسی تصور نمیکرد که

دوستان در این سخنرانیها بحث اوضاع جهانی رفیق حمید تقوایی و بحث در مورد موقعیت جنبش اسلام سیاسی رفیق مینا احدی را شنیدیم. جنبش اسلام سیاسی هم یک موضوع جهانی است نه یک جنبش محلی و کشوری. اما هنگامیکه اوضاع داخلی ایران را نگاه میکنیم موارد ویژه تری هست که باید به آنها دقت کرد. بالاخره باید بگوییم که در ایران چه اتفاقاتی قرار است بیافتند؟ به کجا داریم میرسیم؟ الان اوضاع از چه قرار است؟ ما همیشه گفته ایم که در ایران جنبشهای معینی هستند علاوه

متن سخنرانی مینا احدی

ما مناظر زیبا را مقابل جهان قرار دادیم

تغییرات اجتماعی عمیق میخواهند، و اینها بحثهایی هست که در نوشته ها و در سخنرانیها و در سایتهای مختلف کشورهایی مثلا مثل مصر، مثل تونس، مثل لیبی وجود دارد و متأسفانه رسانه های رسمی راجع به آنها حرف نمیزند. من میخواهم بعنوان کسی که خودم در مبارزه علیه اسلام سیاسی و در مبارزه علیه سیاست دولتهای غربی مستقیما نقش داشته ام، که البته هر دو تا بهم پیوند داشته اند، به موقعیت این دو در شرایط کنونی اشاره کنم. الان حمید تقوایی تاکید کرد که تروریسم دولتی غرب و تروریسم اسلامی در مقابل همدیگر بودند و دنیا را برای ما در بیست سال اخیر شکل دادند. من میگویم اینها علیه همدیگر بودند و در عین حال همدیگر را تکمیل میکردند. بعنوان کسی که در رابطه با جنبش اسلامی تجارب نزدیکی داشته ام، بعنوان کسی که در همین آلمانش توی پارلمانها رفتم، و در اتحادیه اروپا و در سازمان ملل، چشم در چشم مقامات دولتهای غربی دوختم و گفتم که نگاه کنید زن را سنگسار میکنند در این قرن و نگاه سردشان را دیدم، و دفاع جانانه اینها را از آنها دیدم، دیدم که اینها باهم کار

صفحه ۵

با تشکر از شما امروز میخواهم در مورد سه دهه از زندگی مردم در دنیایی صحبت کنم که نقض وحشتناک و سیستماتیک حقوق انسانی را همگان شاهد بوده ایم. دنیایی که گفتند باید با آن ساخت و بویژه موضوع صحبت من جنبش اسلامی و اسلام سیاسی است. در مقابل جنایات دو قطب تروریستی یک کسانی بودند که در مقابل کل این پدیده ایستادند، و به درجات زیادی همانطور که منصور حکمت گفته مناظر زیبا را نشان دادند. میخواهم یک مقدار در مورد این حرف بزنم، همین الان فرضا اتفاقاتی که در کشورهای مختلف افتاده، جوانها آمدند در خیابان و از طریق فیس بوک و از طریق اینترنت از طریق امکانات ارتباطی و اجتماعی بزرگی که هست در یک ابعاد بسیار بزرگ و بیگ بنگ دارند به همه نشان میدهند که میشود مقاومت کرد میشود ایستاد، و میشود دنیای دیگری ساخت.

امید وجود دارد. بنظر من امید وجود دارد بخاطر همین که امکان ارتباطات اجتماعی هست، امید وجود دارد، بخاطر اینکه جوانهای مختلف در کشورهای مختلف آمدند و گفتند که قبول ندارند، این سیستم را قبول ندارند، آزادی میخواهند،

آزادی، برابری، حکومت کارگری!



مانده بود، گفتن انقلاب هم دیگر بی معنا بود. کسی که از انقلاب حرف میزد مالیخولیایی قلمداد میشد. انقلاب چی؟ قرار نیست انقلابی بشود! قرار است همه دنیا به کمپ سرمایه داری پیوند و همه جا شیر و عسل روان بشود.

این تصویر را سعی کردند به دنیا بفروشد. اما در عین حال برای اینکه همین کمپ غرب بتواند دوباره خودش را نگاه دارد به یک قطب مقابل احتیاج داشت. این قطب جدید عبارت بود فانداسانتالیسم، تروریسم اسلامی، اسلامیهستها، اسلام سیاسی. یک قطبی تراشیده شد از بقایای طالبان در افغانستان و چین که در شوروی سر بلند کرده بود و پشتوانه آن جمهوری اسلامی بود. یک قطب ضد غربی، ضد امریکایی گری و بازگشت به مذهب خود و غیره به عنوان دشمن شناخته شد و بوش اعلام کرد یا با ما میاید یا با آنها. اگر قبلا یا با شوروی بودید یا با آمریکا الان یا با آمریکا و متحدینش هستید یا با اسلاميون. اگر با اسلامیهستها هستید تروریستید و اگر با ما میاید کارا کتر برحق تاریخید. این تصویری بود که به دنیا فروختند و جنگهایشان را با آن توجیه کردند. به عراق حمله کردند، به افغانستان حمله کردند و هر پشه ای هر گوشه دنیا از یک جایی به جایی میپزد یکجوری وصل میشد به تروریسم اسلامی و

احتیاج داشتند به این نوع تقسیم بندیها و برای اینکه خواستها و مبارزات واقعی مردم را تحت الشعاع قرار دهند و دعوی واقعی را مخفی کنند. باید یک دشمنی میترایشیدند. ببینید وقتی دیوار برلین فرو ریخت گفتند شیر و عسل در خیابانها روان میشود، سرمایه داری بازار آزاد همه کاره است و اصلا تاریخ تمام شد. متفکرینشان آمدند گفتند تاریخ تمام شد! پایان تاریخ است و دیگر دنیا آزاد شد و قرار است سرمایه همه را آزاد کند. بازار آزاد همه جا حاکم شد و تمام کمپ شوروی هم تعظیم کرد در مقابل بازار آزاد. نظرات متفکرینشان از فریدمن گرفته تا فوکویاما و از مکتب شیکاگو تا تزه های فلسفیشان، تز نسبیت فرهنگی، تز موزاییکی بودن جامعه، تبدیل شد به حرف اول و آخر همه. و در مقابل آنچه ممنوع شد، مکروه شد، به حاشیه رانده شد، در صندلی محاکمه قرار گرفت، و بهش حمله کردند، انقلاب، آزادیخواهی، برابری طلبی، حق رفاه عمومی و هر نوع آرمانگرایی انسانی بود. اینها شد کفر، اینها مده شد. به چپها و آزادیخواهان گفتند شما عقب اید؛ شما مال دوره جنگ سرد هستید؛ کدام برابری؟ گفتند سرمایه داری کار خودش را میکند و تنها راه همین است. راه دیگری نیست، مگر ندیدید شوروی چه شد؟ نه تنها سوسیالیسم و کمونیسم و حرف زدن از آرمانهای چپ دیگر کاملا مهجور و عقب

وارد تقابل آشکار بین این دو قطب اسلام سیاسی و میلیتاریزم غربی شد. - که بعدا بیشتر به این جنبه میپردازم.

وقتی امروز از یک دوره تازه صحبت میکنیم منظورمان اینست که این دوره بیست ساله به نفع مردم معترض به نفع انقلاب، به نفع چپ و به نفع کمونیسم، به نفع نقد عمیق کل دنیا و به ضرر کل این کمپ بورژوازی و ارتجاعی که اوضاع دنیا را به دست گرفته بود و کنترل میکرد عوض شده است.

برای مدت بیست سال ارتجاعی ترین جنبشها و نیروهای بورژوازی همه کاره بودند. ایدئولوگها و متفکرین و سیاستمدارانشان دنیا را تبیین و تفسیر میکردند و میلیتاریسم و تروریسم خاک دنیا را به تیره کشیدند. در دوره جنگ سرد یک تعادلی در دنیا بوجود آمده بود، وقتی کسی میگفت دمکراسی یعنی من ضد شوروی هستم، یکی هم وقتی میگفت سوسیالیست یعنی من طرفدار شوروی ام. یک تقسیم بندی اینطوری شده بود. و جنگهای منطقه ای و دیپلماسی و یارکشی ها و بلوک بندیها همه محورش تقابل میان کمپ غرب و کمپ باصطلاح سوسیالیسم موجود، یعنی سرمایه داری دولتی شوروی و بلوک شرق، بود. جهان و یا یک قطب سوم هم داشتیم که جهان سوم نامیده میشد و این وسط باید تکلیفش را روشن میکرد. یا سر به شوروی بود، مثل برخی کشورهای آفریقایی و همین مصر در دوره ناصر، و یا عراق تحت حاکمیت بعثیسم و غیره. یک نوع سوسیالیسم غربی داشتیم، یکسری انقلابات ضد استعماری ضد امپریالیستی در آفریقا داشتیم و همینطور آسیا و آسیای جنوب شرقی هم شاهد انقلاباتی استقلال طلبانه ای بود. اینها همه به نحوی به نفع کمپ شرق کار میکرد. سیاست دنیا بجای تقابل میان کارگر و مردم زحمتکش با حکومتها و طبقه حاکمه - به اصطلاحی که الان میگیرند ۹۹ درصد در مقابل یک درصد - شده بود این کمپ در مقابل آن کمپ. در تمام دوره جنگ سرد مقابله بین این دو کمپ بر همه تحولات سیاسی دنیا سایه انداخته بود.

جنگ سرد که تمام شد کل این بساط بهم ریخت ولی حاکمین دنیا، طبقه حاکمه دنیا، یک درصدیها،

از صفحه ۱

خواستگاری را دارند که مثلا مردم سلیمانیه در عراق یا قاهره و یا صنعا مطرح کردند؟ چرا اینجوری شد؟ مگر قرار نبود دنیا به فرقه ها، به ملیتها، به مذاهب مختلف تقسیم بشود؟ عیسی به دین خود، موسی به دین خود. میگفتند ما ارزشهای غربی را داریم و در شرق ارزشهای خودشان را دارند. آن جوامع اسلامی اند، عربی اند، با فرهنگ عربی - اسلامی ویژه خودشان! چطور شد که تل آویو شلوغ میشود و مردم اعلام میکنند اینجا قاهره است، اینجا التحریر است! داستان چیست؟

ما با دنیای کاملا تازه ای روبرو هستیم. اولین سوال اینست که تازه نسبت به چی؟ نسبت به کل تاریخ مکتوب بشریت؟ تازه در سیصد سال اخیر؟ از انقلاب کبیر فرانسه تا امروز؟ تازه نسبت به چی؟ من فکر میکنم در دو سطح میتوان توضیح داد و اینجا دیگر بیشتر صحبت را روی این متمرکز میکنم. اولاً به یک معنای سیاسی زنده ای دوره تازه یعنی دوره ای که نسبت به بیست سال گذشته و حتی نسبت به ده سال گذشته جدید است. ببینید خود فروپاشی کمپ شوروی و دیوار برلین سرآغاز یک دوره ای بود در تاریخ جهان. درست بیست سال پیش، سال ۹۱، دوره جنگ سرد تمام شد و معادلات و مناسبات سیاسی گذشته بهم ریخت، جنبش های قدیمی مردند، جنبش های جدیدی سر بر آوردند، و احزاب سیاسی شروع کردند به تجدید نظر در استراتژی خودشان، و در برنامه شان. شکلهای حکومتی، سیاست خارجی، سیاست اقتصادی، موقعیت غرب و اصلا کمپ غرب، همه اینها بهم ریخت. یک نمونه خود کمپ غرب است. بالاخره در دوره جنگ سرد که خودش از انقلاب اکتبر شروع شده بود کمپ غرب یک بلوکی بود که به عنوان قطب مقابل و یا متضاد با قطب شرق معنی پیدا کرده بود. وقتی قطب شرق از بین رفت قطب غرب هم معلوم شد که بی پایه است و در نتیجه میشود گت یک نوع فضای باز سیاسی در سطح دنیا بوجود آمد و همه شروع کردند به بازتعریف خودشان. دهساله اخیر، بعد از یازده سپتامبر، خود فاز خاص تری از آن دوره پسا جنگ سرد بود. بعد از ۱۱ سپتامبر این دوره بطور مشخصی

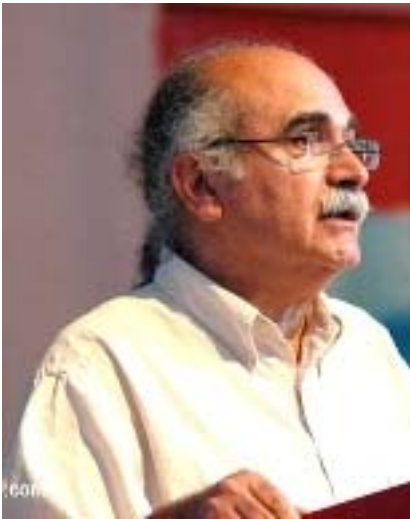
دوره انقلاب و ...

شدند برای دموکراسی، بر علیه دیکتاتوری. خوب ظاهر قضیه این بود. در تونس اینطور بود در مصر و در کشورهای دیگر خاورمیانه هم همینطور. بعد که اوضاع پیش رفت همه دیدند که نه، مساله به خاورمیانه محدود نیست. یک گوشه اش آمد اسپانیا، یک گوشه اش رفت یونان، فرانسه و حالا در وال استریت. شاید تصور شود ارتباطی بین اینها جود ندارد و این تصادفی است که اتفاقا درست همان دوره ای که بقول اینها بهار عربی فرا رسیده و انقلابات علیه دیکتاتورهای مستبد شرقی و یا حالا بگوئیم جهان سوم رخ میدهد، درست همزمان با آن مردم در آمریکا میایند و میگویند اینجا، وال استریت، را ما مثل میدان التحریر اشغال میکنیم. همین را هم گفتند. جنبش اشغال وال استریت الان بیشتر از یک ماه است که اتفاق افتاده، اما مطبوعات نزدیک به یک هفته است عطف توجه به آن میکنند. اینرا هم مردم تحمیل کردند و گرنه توطئه سکوت بود، فقط در سایتها خبرش را می شنیدید. در هر حال همان روز اول فراخوان دهندگان این حرکت گفتند مدل ما مصر است. ما میخواهیم اشغال کنیم همانطور که مردم التحریر را اشغال کردند. مسئله تظاهرات و یا اعتصاب و یا آگسیون و غیره نیست. یک مدل جدیدی از اعتراض است که به آن میگویند اشغال یک خیابان، اشغال یک میدان. میرویم آنجا چادر میزنیم، بساطمان را پهن میکنیم و میمانیم. الان نزدیک به یکماه و نیم است در نیویورک این کار را کرده اند و آنجا خودشان را سازمان دادند. فعالیت روزانه شان را روی اینترنت پخش میکنند. اگر بروید در اینترنت پیدا میکنید. هر روز دارند میگویند که خواستهایمان چیست و برنامه امروزمان چیست و غیره. وقتی فراخوان دادند گفتند روز خشم! این اسم را هم باز از بهار عربی گرفتند. در مادرید هم وقتی حد دو ماه و نیم پیش میدان سل اشغال شد گفتند که ما مدلمان انقلاب مصرست.

خوب میبینیم مردم در ظاهر لااقل در شکل مبارزه دارند این دوتا را بهم وصل میکنند. آیا چیز عمیقتری اینها را بهم وصل نمیکند؟ چطور مردم نیویورک همان

... دنیا بدون فراخوان سوسیالیسم، بدون امید سوسیالیسم و بدون "خطر" سوسیالیسم به چه منجلابی بدل میشود!





دوره انقلاب و ...

از صفحه ۲

است.

همه بیاد این افتادند که صرب و کروات و موتنگرو و غیره هر کدام از اینها يك تاريخچه ای دارند، پدران و نیاکانی دارند و هر کس به نیاکان خودش افتخار میکنند، هر کس مذهب خودش را دارد، هر کس زبان خودش را دارد، هر کس يك جغرافیای خودش را دارد، کشور خودش را دارد و دمکراسی خودش را دارد و آزادی خودش را دارد. انسان شقه شقه است اما آنچه که یکسان است سرمایه است البته! سرمایه جهانی و ریاضت کشی اقتصادی سراسری است. مهم نیست شما کجائی هستید، آفریقای، یونانی، مصری، ایرانی، اروپایی، دانمارکی، هر کجا هستید بانک جهانی با این نسخه به شما اعتبار میدهد. اگر بحث سر بازار است و منافع اقتصادی دنیا، دنیا یکپارچه است، یکپارچه تر از هر دوران دیگری. ولی اگر صحبت از آزادی برابری و انسانیت است دنیا هفتاد و دو فرقه است، هر کس برود دنبال مذهب و فرهنگ و اجداد خودش!

این داستان بیست سال اخیر است که در ده سال آخرش، بعد از ۱۱ سپتامبر، دو قطب اسلام سیاسی و میلیتاریزم نئو کنسرواتیستی سزبلند کرد. اینها دیگر همه کاره تاریخ شدند و هر جا هر اتفاقی افتاد پای یکی از اینها در میان بود. بنابراین اولین معنی آغاز دوره جدید اینست که این دوره بیست ساله با تمام مشخصاتش و تبعات سیاسی فلسفی و اجتماعی و اقتصادی به پایان رسیده است.

بنظر من این دوره بیست سال اخیر یکی از سیاه ترین دوره های تاریخ بشری است. نه تنها از رنسانس به بعد بلکه در مقایسه با تمدن یونان باستان. از ایده هایی که سیصد سال و چهار صد سال قبل از میلاد در یونان پرورده شد این دوره عقب تر بود. از دمکراسی به معنایی که افلاطون و ارسطو بر سر آن بحث میکردند این دوره عقب تر بود. این دوره بنظر من سیاه ترین دوره ای است که در تاریخ معاصر بشریت میتوان پیدا کنید و به این معنی این دوره دوره ورشکستگی کامل سیاسی نظری و اقتصادی بورژوازی

یکجوری غرب باید جوابش را میداد. سعی کردند همان طور که در دوره جنگ سرد کل مناسبات و معادلات سیاسی با تقابل آمریکا و شوروی و جنگ سرد توضیح داده میشد در این دوره با تقابل تروریسم اسلامی و نئوکنسرواتیسم غربی همه چیز توضیح داده شود. نئوکنسرواتیسم و یا نئو لیبرالیسم جلو افتاد و پرچمدار شد. از سوسیال دمکراسی سوئد تا حزب کمونیست ایتالیا تا سوسیالیست فرانسه گفتند شما درست میگویی، بازار آزاد جواب همه چیز است. "دولت رفاه" رفت کنار. تمام دستاوردهایی که کارگران و مردم محروم داشتند و در يك دوره چند دهه ای بعد از انقلاب اکتبر بدست آورده بودند همه پس گرفته شد. آرمانگرایی شکست خورد، و کلا ارزشهای جهانشمول شکست خورد و هویت جهانی انسان زیر سوال رفت. گفتند انسان یعنی چه؟ شما یا سیاه پوستی یا سفید پوست و یا یهودی هستی و یا مسلمانانی یا غربی هستی و یا شرقی. خوشبختی ات بر مبنای نژاد و ملیت و مذهب و قوم و قبیلله ات تعریف میشود. گفتند حجاب بد است یعنی چه؟ حجاب برای زن مسلمان عین خوشبختی هست. گفتند فرهنگ غربی برای غریبهها خوبست و بس. انسانیت انسان یعنی جهانشمولی آرمانها و ارزشهای انسانی کلا زیر سوال رفت و همه چیز تبدیل شد به يك معامله ای در بازار سرمایه داری جهانی. جامعه مدنی نفی شد و جایش را تز جامعه موزاییکی گرفت. حتی در همین غرب و از جمله در همین آلمان قوانین شریعه را خواستند پیاده کنند و هنوز دارند تلاش میکنند. گفتند حتی در کشورهای غربی باید مسلمانها دادگاه خودشان را داشته باشند. گفتند جامعه موزاییکی است، مقوله شهروند و يك نفر يك رای مزخرف است، دوره اش گذشته، ما پست مدرنیسم و در پست مدرنیسم يك نفر يك رای نداریم. گله ای نگاه میکنیم به جامعه. گله مسلمانان، گله مسیحیان، گله بوسنی و صرب و کروات. یوگسلاوی را همین جوری هشتاد تکه کردند.

رسیده است. نه بخاطر رقابت با شوروی، نه بخاطر اینکه خرابکاری کردند، نه بخاطر اینکه چپ روسی دنیا را گرفته و غرب مجبورست این و یا آن سیاست اقتصادی را داشته باشد بلکه بخاطر کارکرد سرمایه داری بازار آزاد بدون هیچ مانع و رادعی.

اقتصاد افسار گسیخته سرمایه داری بازار آزاد که قرار بود شیر و عسل روان کند و دنیا را آزاد و آباد کند به بحران مرگ افتاد و ناگهان معلوم شد که حتی در خود امریکا دارند کرور کرور ورشکست میشوند، مردم از خانه هایشان بیرون ریخته میشوند و بی تامینی اقتصادی در همه جا پیدا میکنند. مابه ازای این هم در کشورهای جهان سوم طرحهایی مثل یارانه های جناب احمدی نژاد و سفت کردن کمرندهاست که در شرق و غرب و در همه جا مد میشود.

اولین حکم محکومیت و بن بست و بحران سرمایه داری با سقوط وال استریت اعلام شد و همان موقع اگر یادتان باشد بانک جهانی اعلام کرد شورش گرسنگان در پیش است. اولین جرقه شورش گرسنگان تونس و مصر بود و الان در یونان و وال استریت است.

يك خصوصیت این بحران اینست که نه فقط به لحاظ اقتصادی و سیاسی بلکه از لحاظ استراتژیک،

از نظر سیاسی و از نظر تبیین دنیا بورژوازی به بن بست رسیده است. خودشان دارند میگویند. رئیس بانک مرکزی امریکا در این قضایا گفت من دیگر نمیتوانم توضیح دهم. استعفا داد و رفت کنار. گفت من نمیدانم. اکونومیست و نیوزویک و دیگر نشریات اصلی دنیا تیتیر زدند حق با مارکس بود. هنوز هم همینطور است. بعد از ششماه گفتند فروکش کرد، بحران تمام شد، و الان بعد از سه سال همه میبینند که بحران با حدت و شدت بیشتری ادامه دارد. معلوم نیست شش ماه دیگر اروپای واحدی داشته باشیم. یونان که بیفتد اسپانیا و ایتالیا هم بدنمایش کشیده میشوند.

میخواهند این سیب زمینی داغ را یکجوری بیاندازند بیرون و از آن راحت شوند. یکجوری کنارش بگذارند، ولی همه با هم وابسته اند. مردم یونان حرفشان اینست "ده سال است که به ما میگوئید ریاضت کشی اقتصادی. ده سال گفته اید بخور و تحمل کن و دم نزن. تا کی؟ بچه ای که آنموقع به دنیا آمده الان ده سالشه، نون میخواد، مدرسه میخواد، کفش میخواد کلاه میخواد تا کی قراره ما فداکاری کنیم؟"

میلیارد میلیارد به بانکها کمک میکنند و بعد هم هی رسوایی بپا

انترناسیونال

را بخوانید و وسیعا تکثیر و پخش کنید



اینرا اول سخنرانی ام شماره کردم. در این مورد هم در چند جمله توضیح میدهم و صحبت‌ها را تمام میکنم. منظور من از نقطه عطف تاریخی اینست که بورژوازی از بدو بقدرت رسیدن تا آخرین دهه های قرن بیستم، آلترناتیو اقتصادی داشت، امکان رشد داشت، هنوز کوچه پس کوچه هایی، دهاتی، کشورهای وجود داشتند که شرایط ماقبل سرمایه داری بود. هنوز بخشی از جمعیت بود که میتوانست به بازار کار وارد شود. هنوز بازارهایی بود که سرمایه میتوانست فتح کند و هنوز معادنی بود که سرمایه میتوانست استخراج کند. ازینرو سرمایه افق رشد داشت، مدل توسعه داشت. مدل کمپ شوری، اردوگاه سرمایه داری دولتی راه رشد غیر سرمایه داری بود و مدل کمپ غرب اصلاحات ارضی نظیر رفرمی بود که در دوره شاه در ایران انجام گرفت. در هر حال در هر دو کمپ سرمایه بطور فیزیکی امکان رشد داشت. اما الان دیگر در هر کوره دهی هم سرمایه مسلط است. هر موجودی که دو دست دارد و میتواند کار کند در بازار کار است. هیچ اقتصادی در هیچ جای دنیا با مناسبات ارباب رعیتی نمیگردد. همه جا سرمایه داری است و بنا براین سرمایه به ته خط و به بن بست رسیده است. دیگر افق رشد ندارد، مدل رشد ندارد. میتوانند دنیا را منهدم کنند و دوباره بسازند. دو تا جنگ جهانی داشتیم که ضرورتش در نهایت همین بود. اما امروز جنگ هم در مقیاس دو جنگ قبلی محتمل نیست. چون جنگ جهانی بعدی یعنی بهوا رفتن کل دنیا. یک دیوانه ای ممکنست دگمه ای را فشار دهد ولی این آلترناتیو دنیا نیست.

بورژوازی به بن بست کامل رسیده و همه چیز نشان میدهد که آلترناتیو دست چپها است. دست کمونیستها و سوسیالیستها است. حالا یا ما در بزنگاه تاریخی ظاهر میشویم و نقش خودمان را ایفا میکنیم، یا به قیمت نسل کشی ممکنست اینها بتوانند قضیه را حل کنند. به قیمت نسل کشی و به قیمت جنگهای خانمان سوز مگر بتوانند از مهلکه بیرون بیایند. راه سومی نیست و همه چیز نشان میدهد که افکار عمومی دنیا و توده

از صفحه ۳

اضافه میکند وقتی مدیای رسمی بورژوازی چنین میگویند مطمئن باشید حق با چپ است. همه چیز زیر و رو شده و یک فضای دیگری است، گفتمان دیگری است. گفتمان تغییرات بنیادی و انقلاب و سوسیالیسم. پیشرو نظری، فلسفی و اقتصادی این دوره کمونیستها هستند. دنیا بیست سال در انحصار بورژوازی فاتح کمپ شرق بود و نتیجه اش اینست که میبینید. اکنون نوبت یک طبقه دیگر است، نوبت طبقه کارگر است، نوبت پایین است که بلند میشود و به یک درصدی اعلام جنگ میدهد.

بنظر من شرایط عینی امروز نه تنها چپ را می طلبد بلکه چپ متناسب با شرایط امروز را خلق میکند. مارکس محبوب میشود و تیراژهای کاپیتال و ماتیفست بالا میرود. در این دو سه ساله اخیر مارکس بیشترین تیراژها را داشته است. مردم به آلترناتیو چپ رو می آورند برای اینکه هیچ جامعه ای خودکشی نمیکند. هیچ دهکده ای خودکشی نمیکند چه برسد به کل دنیا. میتوان برای مدت کوتاهی همه راهها را بست و از جامعه خواست گرسنگی بکشد تا بعدا به خوشبختی برسد اما بعد از یکسال یا دو سال جامعه منفجر خواهد شد. دنیا دارد منفجر میشود و این انفجار نظریه پرداز خودش را دارد، سیاست خودش را دارد، حزب خودش را دارد. دوره دوره چپ است، دوره کمونیستها است. یا چپ، حزبی مثل حزب ما، روح این دوره را می شناسد و در چهار راه حوادث ظاهر میشود و نقش اش را ایفا میکند و یا دنیا ازین بیشتر به قهقرا میرود. اینطوری نیست که سقوط بورژوازی محتوم است. هیچ طبقه حاکمه، هیچ دولتی در هیچ کشوری با بحران اقتصادی نمی افتد. بالاخره باید این شرایط یک نماینده و یک رهبر جلو بفرستد و یک آلترناتیو سیاسی اجتماعی روی میز بگذارد تا بتواند پیروز شود و این مقطع تاریخی است که چپ باید نقش اش ایفا کند. شرایط حاضر به یک معنی تاریخی تری هم، از انقلاب کبیر فرانسه تا امروز، منحصر بفره است.

دوره انقلاب و ...

میشود. در همان سال ۲۰۰۸ و با پرداخت اولین وامهای صدها میلیاردی به بانکهای وال استریت معلوم شد مدیران بانکها یک آخر هفته تور بازی گذاشته اند که یک قلم ۴۸۰ هزار دلار هزینه آن شده. و یا رسوایی هایی که در انگلیس و ایتالیا و دیگر کشورها رو شد. مردم می بینند یک درصدیها فوق تجملیشان کوتاه نیامده اند اما به مردم میگویند بگذار بچه ات جلوی چشمت بمیرد. این به مصلحت اقتصادست. فعلا کمربندت را سفت کن، گرسنگی بکش، یکرزی درست میشود. مردم یونان میگویند ده سال است داریم صبر میکنیم، کی قرارست درست بشود؟ این بن بست همه جانبه است.

بینید بورژوازی از مدرنیسم آمد به پست مدرنیسم و الان که پست مدرنیسم هم به آخر رسیده نمیداند به کجا باید برود. یک خانه تکانی، یک تجدید نظر عمیق فلسفی سیاسی اقتصادی در جامعه دارد اتفاق می افتد. بورژوازی اینطوری نیست که فقط دیکتاتوری باشد. دیکتاتوری دارد با یک توضیح و تبیین ویژه در مورد دنیا. با یک اقتصاد دانهایی، با یک فیلسوفهایی، با یک جامعه شناسانهایی. امروز طبقه حاکم هیچکدام از اینها را ندارد و مهم اینست که زمینه های بروز یک فسفه دیگر و پست مدرنیسم دیگری نیز وجود دارد. بعد از پست مدرنیسم بورژوازی به کجا می خواهد برود و به کجا میتواند برود؟

دوره، دوره چپ است. دوره اعاده حیثیت از انقلاب است نه فقط در ایران و در منطقه بلکه در سراسر دنیا. خانم هیلاری کلینتون یک خط در میان از ارزشهای جهانشمول صحبت میکند و آقای سرکوزی و کامرون از این صحبت میکنند که مردم باید خودشان سرنوشت خودشان را تعیین کنند. از این صحبت میکنند که باید در طرف درست تاریخ ایستاد. از این صحبت میکنند که شاید مارکس راست میگفت. اظهار نظری از لافوتن سیاستمدار چپ آلمانی دیدم که گفته بود روزنامه ها اعلام میکنند شاید حق با چپ است و

سخت میشود، دفاع از دیکتاتوریها به اسم دموکراسی، دفاع از فقر به اسم رفاه، دفاع از یک درصدیها به اسم ملت، بسیار سخت تر از گذشته میشود. مردم همه جا حاکمین را به چالش میکشند. همه چیز نشان میدهد که این دوره دوره ما است و باید با همه توانمان خودمان را برای پاسخگویی به رسالت تاریخی که در مقابل ماست آماده کنیم. خیلی ممنون*

مردم دنیا با ماست. از سوی دیگر شما انقلاب تکنولوژیک و مدیای اجتماعی را دارید که باعث شده دیگر فضای بسته نداشته باشیم، حتی دیپلماسی مخفی دارد غیر ممکن میشود. قذافی را کشتند و بلافاصله فیلمش را همه روی اینترنت مشاهده کردند. مردم میپرسند چه شد و چه کسی دستور داد و غیره. به یمن مدیای اجتماعی توطئه بسیار سخت میشود، دیپلماسی مخفی بسیار

مشخصات کانال جدید

مشخصات ماهواره هات برد : فرکانس ۱۱۶۰۴- اف ای سی ۵/۶ افقی سیمبل ریت ۲۷۵۰۰ شبکه KBC ساعات پخش: ۷ تا ۹ شب به وقت اروپای مرکزی (۹ و نیم تا ۱۱ نیم شب به وقت ایران) ایمیل:

nctv.tamas@gmail.com

تلفن تماس:

۰۰۱۳۱۰۸۵۶۹۸۹۷



انقلابی انسانی، برای حکومتی انسانی!



شکل خواهد گرفت. اسلام خوش خیم و بدخیم ندارد. بنظر من در ایران فضا اینطوری هست که ما اینطوری حرف بزنیم، پرچم را بگیریم دستمان جلو بایستیم و بگوییم که دست مذهب از زندگی مردم کوتاه! دست مذهب از زندگی زنان کوتاه! و اگر باید مطلقا جدا باشد از دولت، و اگر در ایران حرکت‌های انقلابی در ۸۸ شروع شد و رفت به کشورهای دیگر، من امیدم اینست و ما داریم این پرچم را بلند میکنیم که این مبارزه برمیگردد و بعد از بشار اسد نوبت جمهوری اسلامی و نوبت خامنه ای است. ولی آنجا، آن جامعه غوغا خواهد کرد. گوشه‌ایان را بچسبانید زمین، آن جامعه جامعه ای است که با مذهب ضدیت دارد. الان نگاه کنید برنامه پارازیت گفته یکی بیاد درمورد مذهب حرف بزند. گفتن آقای فلائی که آمد او هم گفت من ضد مذهب نیستم، من ضد اسلام نیستم، حرف ایشان در نهایت این بوده که اسلام نباید در دولت دخالت کند. من میگویم من ضد مذهبم، من ضد اسلام ام، و نه فقط الان بلکه ما سالهای سال است که اینرا میگیریم برای اینکه این یکی از سنگرهای مهم مبارزه علیه جنایات اینها و علیه اسلام سیاسی است. حکومتی که گفتیم فقط ضد زن نیست بلکه زن را میزند که کل جامعه را بزند. در همین سالن مراسم

غیره و غیره است. در مصر این اتفاقات افتاد، نوال السعداوی چندی قبل در بروکسل سخنرانی کرد و گفته بود جنبش اسلامی مهم است علیه اخوان المسلمین باید ایستاد. اینها به زنان حمله میکنند. زنها در هشت مارس در مصر فراخوان تظاهرات دادند، لپنهایی مثل لپنهای اسلامی در ایران، که در همان زمان که ما جوان بودیم با ریش و پشم به ما حمله میکردند، اونجا حمله کردند، و دولتهای غربی از این لپنها دفاع میکنند. بنظر من اتفاق و وقایعی که در ایران افتاد و مبارزه ای که مردم ایران و جوانهای ایران و زنهای مثل من و بقیه که در صف اول ایستادیم و در دنیا بانگ اعتراض خودمان را بلند کردیم، باعث شده که بی آبرویی کامل برای جنبش اسلامی بیاید. همه جوانهاییکه در مصر و در لیبی و .. آمدند به خیابان این را و قوانین اسلامی را نمی خواهند. آنها آزادی میخواهند آنها برابری میخواهند در یک ابعاد اجتماعی. جنبش اسلامی و اسلام سیاسی پاسخ خودش را گرفته، ولی همان دول غربی که قورت دادند سنگسار را، همان دول غربی که در ساختمانهای لوکس نشستند و با اسلامیها روابط برقرار کردند، خودشان اسلامیها را آوردند سرکار. الان در اتفاقاتی که در مصر و تونس و .. افتاده آنها از یک اسلام خوش خیم دارند دفاع میکنند. آنها دارند میگویند الان الگو میتواند ترکیه باشد، الان دارند میگویند تروریسم اسلامی و "فاندمنتالیسم اسلامی" اوکی نیست. ولی یک نوع اسلام دیگر را میتوان آنجا آورد. الان شماهایی که در آلمان زندگی میکنید میتوانید تصویر تلویزیونها را نگاه کنید، اصلا دیده اید که رهبر کارگران اعتصابی در مصر را نشان دهند، نقل قولهایی اینجا نوشته ام که الان وقت نیست همه را بخوانم رهبرانی که خودشان را کمونیست میدانند، رهبرانی که میگویند انقلاب اجتماعی داریم میکنیم، رهبرانی که میگویند از انقلاب سیاسی باید گذر کرد، زنانی که در همان تظاهراتها و در همان اعتراضات در مصر در تونس و در لیبی، در صف اول ایستاده اند و میگویند زن و مرد برابرند، جوانان

ما مناظر زیبا را مقابل ...

میکردند. در مقابل اینها جنبشی وجود داشت که کم بود، کوچک بود، توجه به آن ممکن بود کم باشد. آن جنبش و ماها بنظر من تا آنجایی که به ایران برمیگردد، تجارب خیلی دردناکی از جنبش اسلامی و اسلام سیاسی داشتیم، ولی پرچمی آنجا بلند شد که گفت: نه به تروریسم اسلامی، نه به میلیتاریزم دولتی غرب، نه به پست مدرنیسم، دفاع از جهانشمولی حقوق انسانی، زن انسان است، زن و مرد باید برابر باشند. من میخواهم اینجا در مورد این تجربه حرف بزنم و بگویم که ما این کار را کردیم، ممکن بود که ما مثلا خیلی بزرگ نباشیم، ولی مناظر زیبا را در مقابل جهان قرار دادیم و بهمان درجه که اجتماعی کار کردیم بهمان درجه که زدیم به دل وقایع بهمان درجه که رفتیم در گودی استخر، بقول منصور حکمت، رسانه های بین المللی راجع به ما نوشتند. بخاطر اینکه مردم از ما دفاع میکردند، بعنوان کسی که هیچوقت فکر نمیکردم، اشیپیکل از ما بنویسد، اینها ما را سانسور نمیکردند فعالیتهای ما را چون ما کمونیست بودیم، به حرفهای ما بی توجهی میکردند، ولی جامعه چنان دفاع میکرد، که مجبور میشدند، راجع به این مسائل و راجع به ماها صحبت بکنند. بگذارید از یک تجربه خودم حرف بزنم. در اتحادیه اروپا حدود یکسال قبل، من و نوال السعداوی را دعوت کرده بودند، سخنرانی کنیم. نوال السعداوی از مصر هست و شخصیت بسیار سرشناسی است. آنجا ما در مورد این حرف میزدیم که جنبش اسلامی چی هست. میخواهم امروز در مورد همین مسئله صحبت کنم که جنبش اسلامی، و اسلام سیاسی کماکان یک خطر است. در این اتفاقاتی که دارد می افتد و خیلیها از این امر می ترسند، مثلا آیان هیرسی علی در مورد اتفاقاتی که در این منطقه می افتد، گفت سناریوی سیاه است، از نظر آیان بعنوان یک آدم خیلی مهم در این جنبش ضد اسلام سیاسی، بخاطر اینکه فکر میکند اسلامیها در آنجا میانند سر کار و ممکن است قدرت را بگیرند. من میخواهم در

از صفحه ۱

مورد این مسئله صحبت کنم از همین تجربه خودم با نوال السعداوی که از مصر بود و قبل از اینکه این وقایع اتفاق بیفتد ما در پارلمان اروپا سخنرانی کردیم من رفتم در پارلمان اروپا و گفتم بعنوان یک زن که از ایران آمده ام، و جنبش اسلامی را می شناسم، اینها اینطوری می آیند سر کار، این یک جنبش سیاسی است، همه اش این نیست که فقط ضد زن است، اینها وقتی میخواهند قدرت بگیرند، اول زنها را میزنند، بخاطر اینکه فکر میکنند، نیمه جامعه را میزنیم، نیمه "ضعیف" جامعه را میزنیم، نیمه دیگر از آنها دفاع نمیکند، چنان میزنیم که همه از وحشت میخکوب بشوند، و سنگسارشان میکنیم. بنظر من سنگسار خیلی مهم بود، همیشه گفته ام و سالهای سال علیه آن مبارزه کرده ام، زن را میزنی اول بیار وسط جامعه در یک چاله فرو کن این زن را، سنگ بزن به او تا تکه تکه شود، بقیه میترسند. این اتفاق افتاد در ایران، جنبش اسلامی یک پدیده سیاسی است. برای اینکه همه را ساکت کند، اول زن را میزند، و بعد میاد حقوق انسانی و .. همه چیز را زیر پا میگذارد. اینها جنبشی هستند که جلوی تلویزیون سر می برند، این کار را کردند، جنبش اسلامی و بقیه اشون هم کاری ندارم حالا غرب با اینها همکاری کرد حرف ولی این هست که ما با یک جنبش طرف هستیم که ضدیت با زن، تکه تکه کردن زنان برای اینکه از جامعه سکوت بگیرد، و تمکین را به جامعه تحمیل کند و این مهمه جنبش اسلامی مهمه، علیه اینها باید ایستاد و این سخنرانی من بود. نوال السعداوی سخنرانی کرد و گفت که من زنی هستم از مصر، امپریالیسم و امپریالیسم امریکا مهم است، آنها باعث این اوضاع هستند آنها حمله میکنند و جوان برمیگردد و به اسلام متوسل میشود، آنها انقدر جنایت کردند که جوانها متمایل به اسلام شده اند، همان تصویر عمومی که مظلومیت وجود دارد آنجا، اگر اسلامیها آمده اند بخاطر فشار و بخاطر امپریالیسم، بخاطر تعرض فرهنگ غربی و

کتاب سرمايه (کا پیتال) مارکس

ترجمه جمشید هادیان

برای تهیه کتاب با این تلفن ها یا اینل با تماس بگرد

در آمریکا و کانادا

بانک بزوی (کانادا - آمریکا) : تلفن: ۱-۶۰۷-۷۵۳۳۳۶
 آدرس: babakzaydi@yahoo.com

زوی اصلی (غرب کانادا - ونکوور) : تلفن: ۱-۶۰۴-۲۷۷۸۸۶
 آدرس: zariastili@yahoo.ca

در اروپا

انتشارات نسیم : تلفن: ۰۰۳۳۳۳۳۳۳۳
 آدرس: nasim_info@yahoo.se

جلیل حلیلی (انگلستان) : تلفن: ۰۰۴۴۴۴۴۴۴۴
 آدرس: jallili@yahoo.com

مهن کونتا (آلمان) : تلفن: ۰۰۴۹۰۱۳۲۲۵۰۵۲۱
 آدرس: mahinkushal@online.de

کارل مارکس

سرمايه

(کا پیتال)

ترجمه جمشید هادیان

اساس سوسیالیسم انسان است



سنتهای حاکم روان شده است و هنوز نتوانسته است چهار چوب فکری مستقلی برای خود بسازد.

در این دوره حداقل در این یکی دو سال اخیر اولین اتفاقی که افتاد و مثبت بود و چشم همه را باز کرد، این بود که از خود انقلاب و کلمه انقلاب خارج از اینکه ماتفسیرمان این چپ سنتی به دنبال فرهنگ و

صفحه ۷

از صفحه ۵

دارند این کار را میکنند. و من به دوست خودم نوال السعداوی که بسیار خوشم آمد آن سخنرانی را در بروکسل کرد، میخواستم بنویسم لازم نبوده این همه سال منتظر باشیم، این همه مظلوم نمای و اینکه امپریالیسم باعث شده جنبش اسلامی بیاد سر کار. غلط است ما از اول اینرا گفتیم. اینها باهم بازی میکنند اینها همدیگر را تکمیل میکنند علیه مردم. همین الان دارند یک سناریو درست میکنند علیه مردم. علیه جوان فیس بوی که آمده در خیابان و میگوید زن و مرد برآیند. انقلاب اجتماعی میخواهم. به یک معنا ایرانیا و ما میتونیم خیلی نقش بازی کنیم. و اینکه بگویم هر مینیمم دخالت مذهب و اسلام در قوانین باعث میشود

دیکتاتوری در آنجا سوار سر مردم شود. ما اینرا نمیخواهیم و تلاش میکنیم مردم به قدرت برسند. ظرفیت وجود دارد، جنبش وجود دارد، سکولار وجود دارد. رهبر کارگری وجود دارد، جنبش چپ در آن جوامع وجود دارد. اگر بگذارند، اگر دولتهای غربی و اسلامیهها بگذارند مردم میتوانند یک قدم بزرگ جامعه بشری را به جلو ببرند.*

مردم، احترام به فرهنگ مردم... و قاطی راه گلشان میشد که خودشان را همرنگ جامعه نشان بدهند. این چپهای "واقعبین" ما را چپ رو و ذهنی قلمداد میکردند. به ما میگفتند "انقلاب سواری" میکنیم. هنوز هم چپ کم نداریم که در نقد اسلام و اسلام سیاسی و ناسیونالیسم لکنت زبان دارد و آنرا مهم نمیداند. چرا چون این چپ از یک فرهنگ و تاریخ معین آمده است و بند نافش به آن وصل است. این تاریخ هم شخصیهایی خود را دارد لحظات و تاریخ ویژه خود را دارد و اعتباری در میان اقشاری از جامعه دارد. بنابر این چپ سنتی به دنبال فرهنگ و

ما مناظر زیبا را مقابل...

دهها قربانی و اعدامی را گرفته ایم. فرزند کمانگر را مراسم را اینجا در همین سالن گرفتیم. جمهوری اسلامی حکومتی است که زن را زد برای اینکه اعدام کند، برای اینکه آزادی بیان را به بند بکشد. و اگر شما در این جامعه، گوشتان را بچسبانید زمین در آن جامعه، ضدیت با مذهب ضدیت با اسلام، ضدیت با قوانین اسلامی وسو معا وجود دارد. اگر این انقلاب برگردد و مجدداً به ایران برسد، طومار اینها را بخواد چید. معلومه که هر آدمی میتواند در خانه خودش مذهبی باشد، یا به یک مذهبی اعتقاد داشته باشد، ولی جنبش اسلامی، اسلام سیاسی نوع خوش خیم و نوع بدخیم به گور سپرده خواهد شد.

کل حرفم اینست که ما که از ایران هستیم میتوانیم، واقعا نقش بازی کنیم در مناطقی که دارد این اتفاقات می افتد. ما باید کاری کنیم، تلویزیونهای آلمان مثل زد. اف. و تلویزیونهای دیگر راه را باز کنند برویم و بگویم که نسخه نیچید برای مردم آنجا که یک نوع "خوش خیمی" از اسلامیهها را الان بتونید سرکار بیارید. دولتهای غربی

ببینیم از چی حرف میزنند؟ برجسته ترین تولیدات و آثار و نتایج سیاستها و فرهنگ آنها یک نوع ناسیونالیسم آغشته به اسلام را نمایندگی میکنند. شخصیهای معروفی که افکار عمومی جامعه را بسازند و چپ باشند و از یک موضوع انسانی و برابری طلبانه و آزادخواهانه حرف بزنند و فرهنگ سازی کنند حتی کسانی که مثل عصر روشنگری در اروپا حرف بزنند خیلی کم و بی امکاناتند. در مقایسه با طیف تحصیل کرده ایرانی آغشته به ناسیونالیسم و اسلامیسیم چنین آدمهای چپ و رادیکالی بسیار کم و ناشناخته هستند. حتی آنهایی که بخواهند این نقش درست را انجام بدهند و حرفشان به گوش جامعه برسد فشارهای مختلف آنها را به سمت ناسیونالیسم ایرانی سوق میدهد.

تازه وقتی که برمیگردیم و شروع اعتراضات در ایران را نگاه میکنم در میان خیل شعر و نویسندگان و ژورنالیستها اولین چیزی که قربانی میشود همان ماهیت اعتراضات واقعی مردم یعنی آزادخواهی و برابری طلبی و خود کلمه انقلاب است. همه ما به یاد داریم که در ده - پانزده سال گذشته لاقبل از هنگامیکه جنبش دوم خرداد پا به عرصه سیاست گذاشت، متفکرین، ژورنالیستها و قلم زنه های این جنبش به میدان آمدند ببینیم که در فضای فرهنگ و سیاست حاکم بر ایران اولین قربانی آن خود انقلاب بود. کلمه انقلاب را مساوی با خشونت معرفی کردند. هر کدام از ما ها صدها بار شنیده و دیده ایم و دهها کتاب در این مورد نوشته شده است. دهها شعر و نشر و حتی اعتراضات تحت این عنوان که "انقلاب خشونت است" را شنیده ایم. کمتر کسی پیدا میشد که انقلاب را به عنوان یک مقوله مثبت و یک نیاز جامعه توضیح بدهد.

حتی در جبهه "چپها و کمونیستها" منهای حزب کمونیست کارگری لکنت زبان گرفته بودند که از انقلاب حرف بزنند. وقتی که ما از انقلاب حرف میزدیم این نوع چپها میگفتند راه های دیگر هم هست: کودتا، بحران سازی در مرزها، دموکراسی، و... احترام به مذهب

متن سخنرانی محمد آسنگران ... از صفحه ۱

به یک معنا آیا قرار است جنبش اسلامی که حالا بی اعتبار شده است کنار برود، ناسیونالیستها یک بار دیگر برگردند و قدرت را دست خود بگیرند؟ این یک سوال اساسی و واقعی است.

اگر از طیف چپ پرسید ممکن است یک جواب ایدئولوژیک را بشنوید: "چون چپ حقانیت دارد و حق پیروز است" پس برنده میشود. من این تحلیل جبرگرایانه و آرزوی "شیرین" این نوع چپ را غیر سیاسی گری و جواب ایدئولوژیک میدانم. این جواب را به ضرر خود آنها و کل جامعه میدانم.

از همان دوره انقلاب مشروطیت و بعدا که رضا شاه قدرت را میگیرد، ایده های چپ و کمونیستی هم وارد جامعه میشود. به این دلیل که سرمایه وارد جامعه شده است. از همان دوره تا کنون اگر نگاه کنید شخصیهای چپ، شخصیهای معترض و شخصیهایی که به آنها کمونیست میگفتند، شخصیهای حاشیه ای جامعه بوده اند. این اوضاع تا مقطع انقلاب ۱۳۵۷ ادامه دارد و بعد از این انقلاب هم خمینی و جنبش اسلام سیاسی قدرت را قبضه میکنند و همه آنها را قتل عام میکنند. که من اینجا وارد دلایل آن نمیشوم.

اما از آن مقطع به بعد جامعه بطور واقعی عکس العمش به این حکومت تازه به قدرت رسیده منفی است. بویژه بعد از یک پروسه ده بیست ساله که اسلامیهها در ایران قدرت را در قبضه دارند اکثریت جامعه از وضع موجود ناراضی هستند. اما همین ناراضیان به چه جنبش و افقی متوسل میشوند؟ به کدام گرایش اجتماعی روی می آورند. فرهنگ کدام جنبش به فرهنگ و شعر و شعار و داستان و رمان جامعه تبدیل میشود؟ کدام جنبش برای مردم قابل دسترس و قابل انتخاب است؟

اکثر نویسندگان ایرانی، اکثر آنهایی که قلم میزنند و افکار جامعه را میسازند، اکثر آنهایی که در رسانه های رسمی موجود خطاب به مردم ایران حرف میزنند و اکثر آنهایی که رسانه در اختیار دارند را نگاه کنیم

کنار میروند (قاجار) ناسیونالیسم عریان تری قدرت را قبضه میکند، ناسیونالیستها خراب میکنند، کنار میروند، اسلامیهها دوباره برمیگردند. هر کدام از اینها که قدرت را قبضه میکنند اولین کارشان هم این بوده و هست که پایه ها و ارکان نظام تولیدی موجود را حفظ کنند و قوانین پایه ای موجود را دست نزنند اما سعی میکنند در قوانین جاری و سیاسی کشور تغییراتی به نفع جنبش خود ایجاد کنند.

دوران پهلویها از رضا شاه که شروع میشود تا دوران پسرش ناسیونالیسم قدرت را قبضه میکند. اسلامیهها را یک درجه حاشیه ای میکنند اما هنوز در تدوین قانون شریک هستند. قوانین دوران شاه بر اسلام و نوع خاصی از آن (شیعه اثنی عشری) مبتنی بود. این دو جنبش در اداره جامعه و اشاعه فرهنگ خود همیشه دست بالا را داشته اند. تمام سخنگرایان معروف این تاریخ گذشته را که نگاه کنید به شهادت تمام کتابهایی که تا کنون نوشته شده است، همه آنها یا شخصیهای معروف جنبش ناسیونالیستی و یا شخصیهای جنبش اسلامی هستند. این وسط ظاهراً انسان آزادخواه و انسان معترض، انسان برابری طلب و چپ و کمونیست وجود ندارد. اگر هم باشد سرکوب شده است. مخفی است. حاشیه ای است. جنبشهای کوچکتر و یا در ابعاد محدود ممکن است کسانی از آنها را بشناسند و سمبل قهرمان آنها باشند، اما جامعه علی العموم آنها را نمیشناسد. برعکس اینها جامعه آدمهای دیگری را میشناسد که به اسم آیت الله فلاتی، شاه فلاتی، وغیره معروفند. امروز هم اوضاع همین است. کتابهای خاطرات، شعر، داستان، سرود، رمان، تاریخ و شخصیهای این دوران گذشته را نگاه کنید ببینید که فضای حاکم در دست و تحت سیطره این دو جنبش بوده و اینها حکومت کرده اند. اقتصاد و سیاست دست اینها بوده است.

مسئله این است که آیا قرار است باز هم بعد از جمهوری اسلامی یک بار دیگر یکی و یا ترکیبی از این دو جنبش مقدرات جامعه را رقم بزنند؟

تلفن تماس با حزب از ایران

شهبلا دانشفر: دبیر کمیته سازمانده ۰۰۴۴۷۷۷۹۸۹۸۹۶۸

آدرس پستی:

L.K.K, Box: 2110, 127 02 Skärholmen - Sweden

نه قومی، نه مذهبی، حکومت انسانی!

متن سخنرانی محمد آسنگران ... از صفحه ۶



افول نهاده است و ضعف این جنبش را مشاهده میکنند و میبینند که انقلابات منطقه علی‌رغم تمام کمبودهای چپ و نقش حاشیه‌ای چپها و کمونیستهای در انقلابهای جاری، اسلام سیاسی نتوانسته است دست بالا پیدا کند. دلیل این اتفاق شکست و بی‌اعتباری اسلام سیاسی در ایران بود که مردم با همان اعتراضاتشان باعث آن شدند.

اما همینجا یک توضیح لازم است و آن اینکه امروز نباید چپ را به معنای سنتی آن تعریف کرد. برای مثال اگر در یک حرکت پرچم قرمز دیده نشد و یا شعار جریاناتی از نوع چریک و تروتسکیستها و نوع چپهای وطنی در جلو صف دیده نشد معنی اش آن نیست که آن حرکت چپ نیست. من میگویم مگر در جنبش اشغال‌وال ستريت مردم از چی حرف میزنند؟ آیا این حرکت ضد سرمایه داران حاکم هست یا نه؟ همین امروز در مرکز فرانکفورت که تعدادی از شما آنجا بودید آیا آن اعتراض چپ بود یا نه؟ من میگویم این حرکت چپ است. باید در آن دخالت کرد. چپ این دوره به این شکل تعریف میشود. با تعاریف چپ سنتی و کدها و رمزها و رنگهای آن تفاوت دارد. این چپ به میدان آمده و گفته است شما سرمایه داران میلیاردر -

میلیاردر دزدی میکنید ما که ۹۹ درصد هستیم از نعمات این جامعه محرومیم. میگویند چرا شما یک در صد جمعیت تمام امکانات این جامعه را در اختیار خود گرفته‌اید؟ این جنبش اکنون به میدان آمده است میگوید نوبت ما است. اجازه نمیدهیم از این بیشتر ما را در محرومیت نگهدارید. این برای من یعنی چپ و یعنی جنبشی که من خود را به آن متعلق میدانم. اما اینکه این جنبش به پیروزی میرسد یا نه به فاکتورهای زیادی بستگی دارد که اینجا فرصت پرداخته به آن نیست. اما بحث من این است که ما چگونه این جنبش را ببینیم. اگر از همین حالا که هزار و یک ضعف هم دارد یک مهر شکست روی آن بزنیم و اگر همه چپها این کار را بکنند معلوم است که احتمال شکستش بیشتر میشود. ولی اگر مال خودشان بدانند و اگر بدانند که این دوره، دوره ای است که خیلی با دوره‌های قبلی

بنامد. بخش زیادی همان کسانیکه تا دیروز در ضدیت با انقلاب قلم فرسایی میکردند امروز در رسای انقلاب مینویسند. در ایران چند سال اخیر اتفاقاتی افتاده است. سال ۸۸ نقطه عطفی در سیر تحولات و اتفاقات داخل ایران بود. در این سال مردم بهانه‌ای گیر آوردند و به خیابان ریختند و ما اسم آنرا انقلاب گذاشتیم در میان اپوزیسیون چپ ایران بجز ما کسی این اسم را برای آن به رسمیت نشناخت. البته دعوا هنوز اینجا نیست. دعوای اصلی اینجا بود که ما حرکت انقلابی مردم را برجسته کردیم و خود را بخشی از این جنبش اعتراضی دانستیم و از انقلاب عملا اعاده حیثیت کردیم. کسانی گفتند این جنبش سیا و سبز بود و شکست خورد و اکنون که جناح خامنه‌ای احمدینژاد مسلط شده اند خوشحال هستند. کس دیگری که میبینند موسوی کروی بی‌اعتبار و بی‌نفوذ شده اند همچنانکه ما گفتیم آنها شخصیت‌های موقت یک دوره معین بودند و عمر سیاسیشان تمام شد ناراحت است.

ما که فکر میکردیم مردم امکانی گیرشان آمده است و ممکن است پیروز شوند تمام تلاشمان را کردیم. اما مردم نتوانستند پیروز شوند. با این حال اگر مردم نتوانستند به پیروزی برسند و عقب نشستند اما شکست هم نخورده‌اند. همان راه را با تجربه بیشتر و همه جانبه تری امروز ادامه میدهند. انقلاب فروکش کرد و اکنون انقلابی در جریان نیست اما مردم شکست نخورده‌اند روحیه شکست طلبی در میان مردم رواج نیافته است. شعاری درست کرده‌اند که میگویند "تونس تونس، ایران تونس" داستان این بود که انقلاب از ایران شروع شد اما در ایران پیروز نشد، در تونس پیروز شد. من احساس و برداشت دیگری داشتم. من فکر میکردم و فکر میکنم که ایران پیشقراول این انقلابات منطقه بود. استارت را زد و یک جنبش بیداری را آغاز کرد. کاری که علیه اسلام سیاسی شد و اکنون همه خوشحالند که اسلام سیاسی رو به

از آن چی هست و دیگران چه تفسیری از آن دارند اعاده حیثیت شد. اکنون دیگر از او با ما گرفته تا سرکوزی از دوم خردادها و اصلاح طلبانی که خود از مقامات جمهوری اسلامی بوده‌اند گرفته، تا اصلاح طلبان بعد از شکست دوم خرداد و تا چپهایی که تا دیروز دمکراسی را به سوسیالیسمشان می‌چسبانده‌اند که معقول به نظر برسند و غیره همگی انقلاب را نه تنها یک پدیده منفی ارزیابی نمیکنند بلکه در رسای آن حرف میزنند. این اتفاق مهم است. مهم است نه به این دلیل که ما انقلاب را دوست داشتیم و در مورد آن با دیگر گرایش‌ها جنیگیده ایم، بخاطر اینکه انسانیت آزادیخواه و جریان چپ این دوره تنها راه به قدرت رسیدن لاقط در جایی مثل ایران فقط انقلاب است. هیچ راه دیگری در ایران فعلی برای قدرت گیری چپ و کمونیسم و دخالت مستقیم مردم در تعیین سرنوشت خودشان یا وجود ندارد و یا بسیار مشکل است. بنابراین این تنها راه ممکن و متمم بجز راه انقلابی و انقلاب کردن نیست. برای خلاص شدن از شر جمهوری اسلامی و عملی شدن مطالبات مردم نه کودتا نه رژیم چنج، نه انتخابات که در ایران امروز به جوک شبیه است، راه حل نیست. جریاناتی که میگفتند با وجود جمهوری اسلامی انتخابات آزاد کنیم و فراندم کنیم و نافرمانی مدنی راه حل است و انقلاب خشونت است و غیره همگی راه حلشان دود شد و هوا رفت. همه اینها به جوک سیاسی شبیه بود تا راه حل. اکنون خودشان هم یادشان رفته است که از آن حرف بزنند. چون میدانند در کشوری مثل ایران امروز و با وجود این رژیم انتخابات بی معنی است. این رژیم در میان خودش و بدون حضور غیر خودیها انتخابات کرد و دیدیم که چگونه به تیپ همدیگر زدند. بنابر این انتخابات در ایران امروز بی معنی است. به همین دلیل ما میگویم تنها راه حل متمندان، کم دردرس و سریع این است که انقلاب بشود.

خوشبختانه امروز دیگر کسی جرات نمیکند که انقلاب را خشونت

کننده است و چپ و آزادیخواهان هم میتوانند از امکانات میدیایی بهره مند شوند در ایران امروز هم که ما با دو تا جنبش تاریخی مسلط مواجهیم، چکار باید بکنیم؟ در مقابل این دو جنبش (ناسیونالیسم و اسلامیسیم) یک جنبش آزادیخواهانه و چپ که این دو تا جنبش را نمایندند خودش نمایندند هم امکان اینرا پیدا کرده است که در یک سطح وسیع و اجتماعی عروج کند. بنابر این کمونیزم امروز و چپ امروز، باید ایفای نقش در اعتراض به سرمایه و نابرابری موجود در جامعه امروز را با استفاده از این میدیا وظیفه خود بداند و آنرا دریابد. باید با استفاده و اهمیت این رسانه های اجتماعی حرکت خود را سازمان بدهد. در انقلاب ۸۸ جوانان ایران از این امکان خوب استفاده کردند.

تفاوت است. ممکن است اتفاقات دیگری بیافتد. من میگویم دنیا وارد فضای دیگری شده است. فاکتور دیگری که خیلی تعیین کننده است اینکه در دنیا امروز سانسوری بی معنی شده است. دیکتاتورها اولین سلاحشان علیه آزادیخواهی، علیه مردم، علیه همان مردمی که الان میگویند باید سرنوشت خودشان را در دست بگیرند، سانسور بود. یعنی اینکه مردم حرفشان بهم نرسد، نتوانند حرفهایشان را یکی بکنند. امروز دیگر سانسور غیر ممکن است. میدیایی وجود دارد که هر انسانی در محل زندگی خصوصی خودش هم میتواند از این میدیا استفاده کند با همفکران، هم جنبشی‌ها و هم طبقه ایها و انسانهای همون خودش تماس برقرار کند و حرفشان را یکی بکنند. بنا بر این اگر این فاکتور تعیین

بیانید با هم
بیستمین
سالگرد
تشکیل حزب
کمونیست
کارگری ایران را
جشن بگیریم!

www.wpi.org

شنبه ۲۶ نوامبر
۱۹:۳۳

www.wpi.org

مطالباتشان انسانی و چپ است تضمینی وجود ندارد که چپ و کمونیسم پیروز میشود. مگر اینکه رهبران و سخنگویی این جنبشها چپها و کمونیستها باشند. بنابر این یک وظیفه مهم چپ و کمونیسم در ایران امروز این است که باید شمس سیاسی و احساس مسئولیت داشته باشد. این تشخیص را داشته باشد که این خلع را بر کند. چپها و کمونیستها باید بدانند که میخواهند چکار کنند. باید متوجه بود که در چه دوره حساسی بسر میبریم.

من میگویم چپی که احساس مسئولیت میکند فردی است یا سازمانی، حزبی و یا غیر حزبی هر چی که هست باید بداند که امروز اینطور است. جنبش ناسیونالیستی دارد خود را برای جانشینی جمهوری اسلامی آماده میکند. غرب را پشت سر خود دارد. پول و امکانات و سنت جا افتاده را در اختیار دارد. کمونیست و چپ مسئول تیز بین باید بداند که نقطه قدرتش رادیکالیسم اش است. جنبش ما قوی است در ابعاد کل جامعه مردمانی هستند که میخواهند سهم اشان را از زندگی بگیرند. این جنبش میلیونی است امروز و در شرایط فعلی در ایران هنوز در خیابان نیست لاقال در ابعاد میلیونی در در خیابان نیست. ولی در کارخانه و در محله و در هر جایی که انسانی تحت ستم هست این جنبش های آزادیخواهانه در جریان است. نقطه قدرت چپ و کمونیسم وجود این جنبشها و خواسته های رادیکال آن است. در قدم اول چپی که احساس مسئولیت میکند باید بیاید لاقال بر سر، سرنگونی انقلابی جمهوری اسلامی دور هم جمع بشود. ما به عنوان حزب کمونیست کارگری تصمیم خودمان را گرفته ایم، همچنانکه تا حالا در مقابل همه این جنبشهای ارتجاعی ایستاده ایم، در این شرایط هم تا آنجایی که بتوانیم و قدرتش را داشته باشیم نمیگذاریم قدرت بین اسلامیسیم و ناسیونالیسم دست به دست بشود.

این بار نوبت کارگران و مردم تحت ستم است و این بار مردم باید با قدرت بیشتری جلو بیایند. ما تلاش میکنیم که مردم کمونیسم و چپ را حزب و جنبش قابل اعتماد خودشان بدانند. مردم باید بدانند که فقط

متن سخنرانی محمد آسگران... از صفحه ۷

میدانم. این يك جبهه است این جبهه الان علیرغم هر اختلافی که باهم داشته باشند، در يك قامت میخاهند ظاهر بشوند، قامتشان هم اینست تحت عنوان "منفعت ملی ایران"، "استقلال ایران"، و "منفعت مردم ایران" و "نجات ایران" و... اینها کدها و رمزهایی است که شعارهایشان و بهر حال پلاتفرمشان را نشان میدهد.

کل اینها اگر حتی دور هم جمع نشده اند، جمع میشوند، اینرا خیالمان راحت باشد، چون سرمایه داری منفعت خود را خیلی زودتر از ماها تشخیص میدهد. متأسفانه آن کسی که هنوز باید متوجهش کنید چپها هستند، که باید متوجه اشان کرد. ما کمونیستها و چپها باید این واقعیت را ببینیم که جنبش در مقابل اینها (ناسیونالیستها و اسلامیها) قرار دارد که میلیونی است. همان جنبشی که از ایران و تونس و میدان التحریر شروع شد و به وال ستریت رسید و امروز شاخه ای از آنرا در فرانکفورت میبینیم. این جنبشی که اخیراً از وال ستریت شروع شده است، یکسرش در مصر است یکسرش در اسپانیا است و یکسرش فرانسه است و یکسرش در ایران است. من میگویم ما این جنبشیم. این جنبش ابعاد میلیونی دارد ولی رهبر میخواهد سخنگو میخواهد تشکیلات و ایده و راه حل میخواهد. جریاناتی که بخواهند در ایران برنده شوند باید خودشان را به این جنبش وصل کنند. وقتی در ایران میتوان برنده شد و سری تو سرها در آورد که دو جنبش ارتجاعی مقابل (ناسیونالیسم و اسلامیسیم) را حاشیه ای و بی اعتبار کرد. چپ ایران باید بداند که این دو تا جنبش ناسیونال- اسلامی دارند بهم وصل میشوند. یکی میشوند. در مقابل این قطب ارتجاعی طبقه کارگر و جامعه باید قطب خودش را داشته باشد. چپ بودن جنبشها يك واقعیت عینی است و حتی تعداد میلیونی آنها يك واقعیت است. اما هیچ تضمینی برای پیروزی آنها نیست. اگر چه تمام جنبشهای کارگری و زنان و جوانان چپ هستند، اما تنها به این اعتبار که

یکی از پیامدهای این انقلاب این بود که جنبش ملی اسلامی که يك سرش در حکومت است (خامنه ای و احمدی نژاد و بخشی از اصلاح طلبان) و یکسرش بخش زیادی از اپوزیسیون را در بر میگيرد مانند حزب توده چریک اکثریت و بالاخره همه عموزاده ها و خاله خان باجی آنها که دور و برشان هستند، همه اینها شاح و برگهای يك جنبش اند، دیگر نمیتواند با پرچم جنبش اسلامی یا ملی اسلامی بیاید ادعای قدرت بکند. آنها عقب نشسته اند، اما همچنان نقش ایفا میکنند، افکار جامعه را میسازند. همین الان بیشترین مدیای اجتماعی، از سایت گرفته، تا تلویزیون، از روزنامه گرفته، تا دیگر رسانه های عمومی اینها در استفاده و دسترسی به این امکانات هنوز در جامعه دست بالا را دارند.

کسی که الان در ایران بخواهد به جایی سر بزند اخبار و اوضاع سیاسی و تحلیل را نگاه کند و ببیند دنیا به کجا میرود، اولین سایتها، اولین روزنامه ها، اولین تلویزیونهایی که قابل دسترس است هنوز دست آنها است. و بخشی هم دست سلطنت طلبها و ناسیونالیستهای پرو غرب است. این دو میاید اعتباری جدی در میان مردم ندارند، هر چند يك بخش کوچکی از جامعه هنوز به اینها امید دارند، ولی خیلی ضعیف و حاشیه ای اند. منتهی آن چیزی که خطر ایجاد میکند وصل شدن این دو تا جنبش به همدیگراست. هر دوی اینها اکنون چشم به اقدامات کشورهای غربی دوخته اند. بر اساس منافع طبقاتی که دارند، مشاهده میکنید که بحث "کنفرانس ملی" بحث اینکه اپوزیسیون باهم جمع بشوند، يك پلاتفرم داشته باشند، آلترناتیو جمهوری اسلامی را سازمان بدهند و... یکسرش رضا پهلوی است، یکسرش نماینده کروی است. آن گوشه اکثریت است و آن گوشه دیگر حزب توده و گوشه دیگرش خیل ملا و آخوند و سکولاریستهای تازه سکولاریست شده، سرنگونی طلبانی که تا دیروز خواهان اصلاحات رژیم بودند، همه اینها را من جبهه ناسیونالیسم ایرانی

راه مصمم است. حزب میخواهد این راه را برود و تلاش میکند که کل انسانهای آزادیخواه کل چپ چه متشکل و چه غیر متشکل آنرا دور این پرچم جمع کند. باید در مقابل این دو جنبش بایستیم در درجه اول جمهوری اسلامی را باید از جلوی پای خودمان برداریم و در درجه دوم اجازه ندهیم باز هم تحت عنوان حقوق بشکورش و هخامنشی و .. ناسیونالیسم ایرانی را سر سر مردم کنند. و باز هم مردم را از دخالت در سرنوشت خودشان محروم کنند. این بار نوبت ما است نوبت مردم آزادیخواه است و نوبت آنهاست هست که تا حالا هیچ به حساب می آمدند. ما میگویم زنده باد آنهاست که تا حالا هیچ به حسابشان می آوردند و امروز همه کاره اند.*

وقتی میتوانند در دنیای امروز به خواستها و مطالباتشان برسند که خودشان از طریق شوراهایشان هم قانون گذار و هم مجری قانون باشند. و کمونیستها معتبر ترین و معروفترین شخصیتهای آن جامعه باشند. مردم باید دور پرچمی جمع بشوند که خودشان صاحب رای، صاحب قدرت و تصمیم گیرنده، مجری و قانونگذار آن جامعه بشوند. این تنها راه راهایی است.

نه تنها ما بنظر من بشریت متمرد چپ امروز و انسانیت آزادیخواهی که بخواهد امروز در ایران در مقابل دو جنبش اسلامی و ناسیونالیستی پرچم آزادی و راهی را بردارد راهی بجز این در پیش ندارد. این راهی است که باید باهم برویم من به سهم خود میتوانم بگویم که حزب کمونیست کارگری در طی کردن این

Tel: 0046-739318404
Fax: 0046-8 6489716
markazi.wpi@gmail.com

دفتر مرکزی حزب

انترناسیونال

نشریه حزب کمونیست کارگری

سردبیر: کاظم نیکخواه

kazem.nikkhah@gmail.com

دستیار سردبیر: شهاب دانشفر

هماهنگ کننده صفحه بازتاب: بهروز مهرآبادی

ای میل: anternasional@yahoo.com

انترناسیونال هر هفته روز جمعه منتشر میشود

مرگ بر جمهوری اسلامی! زنده باد جمهوری سوسیالیستی!